

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال بیست و چهارم، شماره نود و چهارم

تابستان ۱۴۰۲

تحول نام‌گذاری در میان مسلمانان تا نیمه قرن سوم هجری

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۷/۲۴

احمد هاتف المفرجی^۱

نام‌گذاری، یک رفتار اجتماعی بازتاب‌دهنده فرهنگ و گرایش‌های یک جامعه است. این پژوهش، به بررسی نام‌های رایج نزد مسلمانان تا نیمه قرن سوم هجری پرداخته است. بدین منظور، ضمن مرحله‌بندی این نام‌گذاری، برای اطمینان از واقعی بودن یافته‌های تحقیق، تنها به گزارش‌های دارای دلالت روشن استناد شده است. پژوهش با بهره بردن از بررسی آماری نام نخست کسانی که در رجال شیخ طوسی (به عنوان دربردارنده نام‌های شیعی) و الطبقات الکبری (به عنوان دربردارنده نام‌های غیرشیعی) از آنها یاد شده، سامان یافته است.

یافته‌های این پژوهش، نشان می‌دهد که نام‌های رایج پیش از اسلام، متأثر از فرهنگ و تمایلاتی بوده که همان تمایلات در نام‌های دوره اسلامی انعکاس یافته است؛ با اینحال، پس از ظهور اسلام، نام‌های جدیدی مورد استفاده قرار گرفت که به صورت ویژه، بیانگر فرهنگ دینی اسلامی بود. این تحول، تا پیدایش مذاهب مختلف اسلامی ادامه یافت و پس از آن، مسلمانان به نام‌گذاری بنا بر مذهب‌هایی که داشتند، روی آوردند.

۱. استادیار دانشگاه نهرین، دانشکده علوم سیاسی (ahmed.hatif@nahrainuniv.edu.iq).

کلیدواژگان: نام‌گذاری، فرهنگ اسلامی، نام‌های عربی، نام‌های اسلامی، نام‌های مذهبی.

مقدمه

نام‌گذاری فرزندان، یکی از مهم‌ترین مسائل روشنی است که گرایش‌های جامعه را در مقوله‌های مختلف آشکار می‌سازد و این گرایش‌های کلی، شامل بسیاری از مصادیق، مانند جنبه‌های اعتقادی و همچنین فهم و درک آنان و دیدگاه کلی و علاقه آنها به چیزهای اطرافشان می‌باشد؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت هرکس که نام خود را با نام‌های مذهبی می‌خواند، این بیانگر نوع گرایش‌های دینی اوست و آشکار می‌کند که از کدام شخصیت‌ها و رهبران پیروی می‌کند. همان‌طور که هر کسی فرزندان خود را با اسامی طبیعت و آنچه مربوط به طبیعت است و همچنین، اسامی که در آنها نوعی از لطافت و یا نوعی از خشونت و امثال آن هست، نام‌گذاری می‌کند، این نام‌ها با وجود سکوت و عدم تکلمشان، بیانگر این نوع از گرایش‌ها هستند؛ چنان‌که تاریخ، گواه آن است. با توجه به اهمیت این مسئله در آشکار ساختن جریان‌های اعتقادی، موضوع پژوهش ما این است که جهت‌گیری‌های امامیه و بقیه مسلمانان را در زمینه نام‌گذاری فرزندان خود به نام‌های مخالفان و شخصیت‌های دینی آنها آشکار کنیم. از آنجا که موضوع نام‌گذاری، یکی از موضوعات ریشه‌دار و عمیق در جوامع است، این اشتباه است که در یک بازه زمانی محدود، اسامی فرزندان آن زمان را بررسی کنیم تا بفهمیم چه نام‌هایی در آن زمان متداول بوده است و سپس، در مورد نوع گرایش‌ها به صورت اجمالی قضاوت کنیم. با توجه به مطالب گفته‌شده، در اینجا بحث از نام‌گذاری فرزندان را از دوران جاهلیت اعراب و ارائه آنها به صورت جامع برای درک مسیر کلی آنها، آغاز می‌کنیم.

مبحث اول: نام‌گذاری اعراب قبل از اسلام

هرکس به نام اعراب نگاهی بیندازد و یا ذهنیت آنان را در نام‌گذاری فرزندانشان بررسی کند، متوجه خواهد شد که نام‌های آنها، معانی زیادی دارد؛ اما فقط یکی از آن معانی را قصد کرده‌اند. در این باره چنین گفته شده:

و قَلَّمَا أَبْصَرْتَ عَيْنَاكَ مِنْ رَجُلٍ إِلَّا وَ مَعْنَاهُ فِي اسْمٍ مِنْهُ أَوْ لِقَبٍّ؛^۱ به‌ندرت

چشم شما مردی را دیده است؛ مگر اینکه معنای اسم او در اسم یا لقبی باشد.

از این رو، در نام‌های اعراب معانی فراوانی وجود دارد. از آنجا که نام‌گذاری برای اعراب بیانگر دیدگاه و برداشت آنان است، این مسئله برای آنها از اهمیت بسیاری برخوردار است. پژوهش در بررسی گرایش‌های اعراب در نام‌گذاری فرزندان خود، نشان می‌دهد نام‌هایی که بین آنان متداول بوده، به گروه‌های خاص یا به طور دقیق‌تر، به گرایش‌های خاص برمی‌گردد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

اول. آنچه به التزامات دینی آنها مربوط است (جنبه دینی)

این دست گرایش‌ها، زیاد است و مهم‌ترین آن، به گرایش دینداران مربوط می‌شود. قلقشندی (م. ۸۲۱ق) در این باره می‌گوید: «اما امت‌های دینی، با نام‌گذاری به نام پیامبران و اصحابشان، نامشان را گرامی می‌داشتند.»^۲ آنچه قلقشندی گفته، درست است و واقعیت دارد؛ اما نمی‌توان اعراب را به دلیل اینکه غالباً نام‌گذاری‌ها را به نام انبیا می‌نامیدند، متدین و معتقد به دین انبیا دانست؛ بلکه برعکس، در میان اعراب قبل از اسلام، نام انبیا ﷺ متداول نبود و بیشتر گرایش‌های دینی آنها، بر خدایگان و بت‌هایشان متمرکز بود.^۳ به همین دلیل است که می‌بینیم اسامی آنها را تقدیس می‌کردند؛ مانند عبدالعزی و

۱. الراغب الأصفهانی، محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، ج ۲، ص ۳۶۶.

۲. قلقشندی، صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، ج ۵، ص ۴۰۲.

۳. یعنی منسوب به عبودیت.

عبداللات و... ابن کلبی (م. ۲۰۴ق) در مورد برخی از نام‌های پرستش شده آنها که از بت‌ها هستند یا نه، متحیر شده است و گفته است: «أعراب را به نام‌هایی که می‌پرستیدند، می‌خواندند. نمی‌دانم بت‌ها را می‌پرستیدند یا نه؛ مثل: عبد یالیل و عبد غنم و عبد کلال و عبد رضی.»^۱ اعراب به این جنبه توجه داشتند که نام‌گذاری به نام خدایان، از روی تدین و التزامات دینی آنهاست.

دوم. آنچه به التزامات قبیله‌ای آنها مربوط است (جنبه اجتماعی)

این جنبه، ناشی از تعصب آنها به پدرانشان است که قرآن کریم در چند جا به آن اشاره کرده است: «هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نمی‌یافتند، باز هم باید از آنها پیروی کنند؟»^۲ این موضوع برای اعراب، به خصوص در قبایل، به‌طور کلی، مسئله مهمی شمرده می‌شود؛ زیرا آنها در جامعه‌ای مبتنی بر قبیله زندگی می‌کردند که اساس آن، نظام قبیله‌ای است. از این رو، تفکر قبیله‌ای در نام‌گذاری فرزندانشان به همان نامی که اجداد و پدرانشان می‌گذاشتند، انعکاس داشت؛ تا یاد و خاطره آنان را گرمی بدارند. این پدیده در میان اعراب، تا به امروز پابرجاست. در میان اعراب قبل از اسلام نیز این امر رواج داشت. ابن عبد ربه (م. ۳۲۸ق) در وصف آنان از زبان خودشان چنین می‌گوید:

عمرو بن حجر، از عوف بن مهلم شیبانی دخترش ام ایاس را نامزد کرد و گفت:

آری، با هر دوی شما ازدواج می‌کنم؛ به این شرط که پسرانش را به نام خود

صدا بزنم و دخترانش را به عقد خود درآورم. عمرو بن حجر گفت: ما پسران خود

۱. ابن‌الکلبی، الأضنام، ص ۳۰.

۲. بقر، آیه ۱۷۰، ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی.

را به نام خود و نام پدران و عموهایمان صدا می‌زنیم.^۱

عمر و بن حجر در این متن، عمق مسئله را که در ذهن آنها ریشه داشت و همان شرط در عقد نکاح بود، آشکار می‌کند. این پدیده، در میان اعراب طبیعی بود؛ تا جایی که برخی از آنها اسمشان با اسم پدر و جدش یکی می‌شد؛ مانند حارث اعرج ملک الغسانی که همان حارث اصغر فرزند حارث اوسط فرزند حارث اکبر بود. همین‌طور در ولیدبن ولیدبن ولید^۲ در قبیله بنی مخزوم^۳ که گفته شده که ولیدبن ولیدبن ولیدبن مغیره، پس از وفات پدرش به دنیا آمد؛ با این حال نام او را یدک کشید.^۴

می‌گویند پیامبر اکرم ﷺ به آنها چنین گفت: «ما اتخذتم الولید إلیا حناناً، فسموه عبدالله؛^۵ ولید را جز از سر دوست داشتن این نام نگرفتید و نام او را عبدالله بگذارید.» در اسلام این پدیده را در حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (م. ۱۴۵ق) نیز می‌یابیم.^۶ به‌طور کلی، موضوع تکرار نام بین پسر و پدر، برای اعراب کاملاً طبیعی بود. این امر، بیانگر گرایش‌های قبیله‌ای و اجتماعی آنها در نام‌گذاری فرزندانشان به نام پدران آنهاست.

سوم. آنچه به محیط و پدیده‌های اطراف آنها مرتبط است (جنبه جغرافیایی)

این مسئله، در میان اعراب مشهور است؛ زیرا آنها بسیار تحت تأثیر محیط اطراف خود بودند. بنابراین، متوجه می‌شویم که آنها اسامی را به نام‌های محیط بیرونی خود نام‌گذاری می‌کردند؛ مانند:

۱. ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۷، ص ۸۹.

۲. او، ولیدبن مغیره است.

۳. الجاحظ، البرصان والعرجان والعمیان والخولان، ص ۱۷۱.

۴. الزبیری، نسب قریش، ص ۳۲۹؛ چنان‌که آمده است:

یا عین بگی للولید دبن الولیدبن المغیره

مثل الولیدبن الولید دابی الولید کفی العشیره

۵. الزبیری، نسب قریش، ص ۳۳۰.

۶. همان، ص ۵۶.

- نام گیاهان که عبارت‌اند از: ثومه، سمره، طلحه، سیابه، علقمه، حمزه، قتاده، ارطاه، اراکه و غیره.^۱

- نام پرندگان: قطام، یعقوب، هیثم، سعدان، عکرمه و غیره.^۲

- نام حیوانات وحشی: عنبس، اوس، فرافصه، ذواله، اسامه، ثعلبه، هرثمه و غیره.^۳

- نام حشرات موزی: حنش، شبث، جنذب، ذر، مازن، الفرعه و غیره.^۴

- اسم‌هایی نیز هستند که صفت‌اند؛ یعنی برگرفته از صفات خاص می‌باشند؛ مانند:

نجاشی، مرثد، شوذب، حوشب و غیره.^۵

أعراب در این زمینه، به گونه‌ها و موجوداتی که اطراف آنها را احاطه کرده بودند، تمایل داشتند و حتی جماداتی مانند صخره‌ها و نام برخی از کوه‌ها از قبیل: أبان، سلمی^۶ و امثال آن را برای اسم انتخاب می‌کردند. همه اینها نوع زندگی و محیط اطراف و محل زندگی آنان را نشان می‌دهد و واقعاً به این نام‌ها اُنس داشتند.^۷

چهارم. آنچه مربوط به فال نیک زدن است (جنبه روان‌شناختی)

این قسمت، به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخش اول، اشاره به فال نیک زدن در مورد

نام‌ها با هدف جلب خیر و آرزوست. جاحظ این موضوع را چنین تبیین کرده است:

عرب‌ها را به نام‌های: سگ، الاغ، سنگ، شتر، دُم اسب و میمون می‌نامیدند و

به آن فال نیک می‌زدند و اگر مردی صاحب فرزند می‌شد و صدای پرنده‌ای را

۱. ابن قتیبة، أدب الکاتب، ص ۶۷-۷۰.

۲. همان، ص ۷۰.

۳. همان، ص ۷۰-۷۱.

۴. همان، ص ۷۲-۷۳.

۵. همان، ص ۷۳-۸۲.

۶. الجاحظ، الحيوان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۷. ر.ك: القلقشندی، صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، ج ۵، ص ۴۰۰-۴۰۲.

می‌شنوید، آن را به فال نیک می‌گرفت و اگر شخصی از کسی نام سنگ را می‌شنوید یا چشمش به سنگی می‌خورد، فرزندش را به همان اسم می‌گذاشت و خوشبین می‌شد به قدرت، صلابت، استقامت و صبر آن. همچنین، اگر از کسی می‌شنوید که می‌گوید گرگ یا گرگ را می‌دید، آن را به زیرکی و فریب و حيله‌گری و سود تعبیر می‌کرد و اگر الاغ بود، آن را به طول عمر و گستاخی و قوت و پوست تعبیر می‌کرد و اگر سگ بود، به نگهبانی و هوشیاری بعد از صدا و سود و غیره تعبیر می‌کرد.^۱

این موارد، بخشی از فال نیک زدن‌ها و تفأول‌هایی بود که در مورد انتخاب نام بود. بخش دیگر از این فال زدن‌ها، بیانگر دیدگاه آنها در دفاع از خودشان به هنگام جنگ و دعوا با دیگران است. از این‌رو، برای فرزندان خود اسامی درشت و خشنی انتخاب می‌کردند که باعث ترس و وحشت دشمن می‌شد؛ اما برای بندگان خود، نام‌های ملایم و لطیفی را انتخاب می‌کردند که خوشایند روح و روان انسان بود. به همین دلیل، از یکی از آنها پرسیدند: «چرا پسران خود را به بدترین نام‌ها مانند سگ و گرگ می‌نامید؛ اما بندگان را با بهترین نام‌ها، مانند مرزوق (روزی شده) و رباح (سود) نام‌گذاری می‌کنید؟ پاسخ داد: ما نام فرزندانمان را برای دشمنانمان و نام بردگانمان را برای خودمان نام‌گذاری می‌کنیم.»^۲

اینها خلاصه‌ای از گرایش‌های اعراب در نام‌گذاری فرزندانشان و مهم‌ترین چیزی بود که می‌توان به آن اشاره کرد؛ اما با ظهور اسلام، وضعیت برخی نام‌گذاری‌ها، تغییر و تحول بسیاری یافت؛ هرچند بسیاری از اسامی، همچنان باقی ماند و تغییری پیدا نکرد.

۱. الجاحظ، الحيوان، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۵؛ برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: الترمذی، الزواج عند العرب فی الجاهلیة والإسلام، ص ۱۶۹-۱۷۲؛ الشهرستانی، التسمیات بین التسمیح العلوی والتوظیف الأموی، ص ۲۷-۵۵.

۲. القلقشندی، نهیة الأرب فی معرفة أنساب العرب، ص ۳۲.

مبحث دوم: نام‌گذاری‌ها بعد از ظهور اسلام

پس از ظهور اسلام، فرهنگ دیگری در نام‌گذاری فرزندان به وجود آمد که بذر آن، توسط پیامبر اکرم ﷺ در جامعه مسلمانان نهادینه شد. این فرهنگ که تابع آموزه‌های دینی بود، مطابق با رهنمودهای پیامبر ﷺ به مسلمانان بود؛ در نام‌هایی مانند: «اسامی انبیاء»، «عبدالله» و «عبدالرحمن»^۱ همچنین، نام‌های دیگری برای تحبیب و ایجاد محبت ذکر شده است، مانند: «حارث»، «همام»^۲ و «حمزه»^۳. نقل شده که شخصی نزد پیامبر آمد و گفت: «من صاحب پسری شده‌ام. چه اسمی برای او بگذارم؟ پیامبر فرمود: او را به محبوب‌ترین نام‌ها، حمزه نام بگذار.»^۴ و یا نقل شده که پیامبر ﷺ دستور داد تا نام ولیدبن ولیدبن مغیره را تغییر دهند؛ زیرا او پس از وفات پدرش به دنیا آمد و او را به نام پدرش نامیدند. پس به آنان فرمود: نام ولید را جز از سر علاقه به این نام نگرفتند و نام او را عبدالله بگذارید.^۵ رسول خدا، نام شخص دیگری را به عبدالرحمن تغییر داد^۶ و بعضی از نام‌ها را با نام‌های بهتری جایگزین کرد. از جمله، در نام سعیدبن مسیب بن حزن آمده است که «جدش (حزن) نزد پیامبر آمد و پیامبر از او پرسید: نام تو چیست؟ گفت: نام من حزن (غمگین) است. پیامبر گفت: بلکه اسم تو سهل (آسانی) است. گفت: ای رسول خدا! این نامی است که پدر و مادرم بر من نهاده‌اند و مردم من را به آن نام می‌شناسند. پیامبر در برابر کلام او سکوت کرد. سعیدبن مسیب گفت: ما خاندان را همچنان به غم و اندوه

۱. ر.ک: ابن حنبل، المسند، ج ۱۰، ص ۲۷۴؛ النسائی، السنن الکبری، ج ۳، ص ۳۷؛ الکلینی، الکافی، ج ۶، ص ۱۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۴۲.
۲. عند غیر الشیعة، أنظر: ابن حنبل، المسند، ج ۳۱، ص ۳۷۷؛ أبو داود، سنن أبي داود، ج ۴، ص ۲۱۰۸.
۳. عند الشیعة، أنظر: الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۳۸.
۴. الکلینی، الکافی، ج ۶، ص ۱۹؛ الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۳۸.
۵. الزبیری، نسب قریش، ص ۳۳۰.
۶. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۲۰.

می‌شناسند.^۱ موضوع جایگزین کردن اسامی توسط پیامبر، به قدری معروف بود که امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: «رسول خدا نام‌های زشت را در مردان و شهرها تغییر می‌داد.»^۲

این نام‌ها، در میان فرزندان صحابه و تابعین و نیز نسل‌های بعدی، بسیار رواج یافت و کم‌کم بخشی از فرهنگ مسلمانان شد. بر اساس آنچه گزارش شده، از به کار بردن نام‌هایی مانند: «حرب»، «مره»،^۳ «الحکم»، «حکیم»، «خالد» و «مالک»^۴ منع شده بود. همچنین، از خلیفه دوم (۱۳-۲۳ق) نقل شده که گفت: «برادر ام سلمه، همسر پیامبر، صاحب فرزندی شد و او را ولید نامیدند. سپس، پیامبر فرمود: آیا نام فرارنه‌تان را بر او گذاشتید.»^۵

در زمان خلیفه دوم، پدیده‌ای مشاهده شد که توضیحی برای آن نیافتیم و آن اینکه بر اساس آنچه نقل شده، وی نام‌گذاری به نام پیامبران را نهی کرده بود و نام عبدالرحمن بن الحارث^۶ را از ابراهیم به عبدالرحمن تغییر داد.^۷ همچنین، از وی نقل شده است که نام عبدالرحمن بن سعید^۸ را از موسی به عبدالرحمن تغییر داد.^۹ همچنین، به مردم

۱. همان، ج ۵، ص ۸۹، با تصرف.

۲. الحمیری، قرب الإسناد، ص ۹۳.

۳. أبوداود، سنن أبی داود، ج ۴، ص ۲۱۰۸؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۵۵۲.

۴. الکلبینی، الکافی، ج ۶، ص ۲۰-۲۱.

۵. ابن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۲۶۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۶۳، ص ۳۲۲.

۶. وی، عبدالرحمن بن الحارث بن هشام بن المغيرة ابن عبدالله بن عمر بن مخزوم أبو محمد المخزومی است.

۷. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳-۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

۸. عبدالرحمن بن سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب. (ر.ک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۸)

۹. ر.ک: همان منبع.

کوفه و مدینه نامه نوشت که از نام پیامبران عليه السلام خودداری کنند. در مورد علت آن، احتمال دارد این طور تعبیر کنیم که او به جهت تجلیل و احترام نام حضرت محمد صلى الله عليه وآله و همچنین انبیا عليهم السلام چنین دستوری داده است؛^۱ هرچند این احتمال هم وجود دارد که به دلیل فتوحات و اختلاط پیروان سایر ادیان با مسلمانان، این دستور صادر شد تا غیریت و مرز فرهنگی بین مسلمانان و ایشان حفظ گردد.

برای اطلاع از چگونگی نام مسلمانان، می‌توان به کتب رجال، تراجم، فهرست‌ها و غیره که اهتمام ویژه‌ای به ذکر نام‌ها در میان متون داشتند، مراجعه کرد. در اینجا برای تطبیق بین تفکر پیشین اعراب قبل از اسلام و مسلمانان بعد از ظهور اسلام، آماری را از دو کتاب *الرجال طوسی* و *طبقات الکبری* ابن سعد ارائه می‌کنیم. می‌توان حدس زد که *رجال طوسی* نام‌هایی را که در میان شیعیان متداول بوده، ذکر نموده^۲ و *طبقات الکبری* نیز نام‌هایی را که در بین غیرشیعیان متداول بوده، بیان می‌کند.^۳ دلیل انتخاب این دو کتاب، به این دلیل است که این دو اثر، تا حدود نیمه دوم قرن سوم و یا حداقل اوایل آن، به بیان شرح حال مسلمانان پرداخته‌اند؛ زیرا *رجال طوسی* به ذکر اسامی کسانی که از ائمه عليهم السلام تا امام حسن عسکری عليه السلام در نیمه قرن سوم روایت کرده‌اند، اهتمام داشته و تمامی نام‌هایی را که در این بازه زمانی بوده، آورده است.^۴ گفتنی است، آماری که در اینجا

۱. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: الشهرستانی، التسمیات بین التسمیح العلوی والتوظیف الأموی، ص ۱۲۷-۱۳۳.

۲. هرچند اسامی غیرشیعی زیادی در آن وجود داشت.

۳. هرچند اسامی شیعی زیادی در آن وجود داشت.

۴. علت گستردگی این بازه زمانی و خروج آن از زمان محدوده بحث ما، دو چیز است: اول، نبودن آن چیزی که محدود به نام افراد زمان ما است و از کتب شرح حال نویسی و غیر آن تحقیق کردیم و اینکه آنچه در دست ماست، بسیار ناقص است؛ مانند *طبقات الکوفیین* در کتاب *الطبقات الکبری* یا *روایان کوفی* در *رجال الطوسی*؛ آن هم به دلیل دشواری تعیین زمان تولد، و سپس نسبت این نام‌ها. دوم، تلاش برای درک روشی گسترده‌تر، جامع‌تر و کاربردی‌تر برای شناخت دقیق‌تر اوضاع و اعمال آن در اندیشه‌های طرفین شیعه و دیگران است و سپس، با مشکلات زمانه خود در باره انتخاب نام فرزندانمان مواجه می‌شویم.

آورده شده، مربوط به نام‌هایی است که به اسم کوچک است؛ نه مرتبه آنان، و بیشتر نیز در فهرست این دو کتاب آمده است؛ به جز نام انبیاء(ع) و نام‌هایی که دلالت بر عبودیت می‌کند که به همراه تعدادشان ذکر شده خواهد بود. از آنجا که اهتمام ما بر این است تا اندیشه دینی مسلمانان را با توجه به احادیث مرتبط با اسامی با واقعیت تطبیق دهیم، اسامی ذکر شده در هر کتاب را به سه دسته: اسامی انبیاء، اسامی عبودیت و اسامی عمومی، تقسیم می‌کنیم که به شرح زیر است:

الف. کتاب طبقات کبری

(۱) نام‌های انبیاء ﷺ

العدد	الإسم	العدد	الإسم	العدد	الإسم
۳۱	عیسی	۱۶	أحمد	۱۷۲	محمد
۲۹	موسی	۱۶	يعقوب	۶۸	یحیی
۷	هارون	۱۲	یونس	۵۰	ابراهیم
۳	آدم	۱۱	أیوب	۳۷	سلیمان
۳	ادریس	۱۱	یوسف	۳۴	اسماعیل
۱۸	داود	۳	نوح	۲۶	اسحاق
		۱	لوط	۲۶	صالح

(۲) نام‌های عبودیت

العدد	الإسم	العدد	الإسم	العدد	الإسم
۱	عبد رب	۶	عبدة	۲۸۵	عبد الله
۱	عبد الرحيم	۵	عبادة	۱۳۵	عبد الرحمن
۱	عبد الرزاق	۴	عبد الأعلى	۳۵	عبید الله
۱	عبد القدوس	۴	عبد الصمد	۳۲	عبید
۱	عبد الکریم	۳	عبد المجید	۲۳	عبد الملك
۱	عبد المنعم	۳	عبد الواحد	۲۰	عبد العزيز
۱	عبد المهيمن	۳	عبد الوهاب	۱۵	عباد
۱	عبد المؤمن	۲	عبد الحكيم	۹	عبیة
۱	عبد الوارث	۲	عبد السلام	۷	عبد الحمید
		۲	عبد ربه	۶	عبد الجبار

(۳) نام‌های عمومی

العدد	الإسم	العدد	الإسم	العدد	الإسم
۱۸	سفيان	۳۰	سلمة	۹۹	عمرو
۱۸	عقبة	۲۸	زيد	۸۰	سعید
۱۷	تميم	۲۸	عامر	۶۸	يزيد
۱۷	الحسين	۲۴	الحسن	۴۶	عمر
۱۶	بشر	۲۳	عمير	۴۳	جعفر
۱۶	سالم	۲۱	القاسم	۴۰	مالك
۱۵	وهب	۲۱	هشام	۳۸	على
۱۵	مسعود	۲۰	عاصم	۳۷	خالد
۱۵	حمزة	۲۰	عمارة	۳۵	قيس
۱۵	سهل	۱۹	الحكم	۳۲	بكر
۱۵	معاوية	۱۹	زياد	۳۲	سعد
۱۵	نعمان	۱۹	الوليد	۳۲	عثمان
۱۰	نعيم	۱۱	كثير	۱۴	الحجاج
۱۰	هلال	۱۱	معاذ	۱۴	الحصين
۱۰	الهيثم	۱۱	ربيعة	۱۴	عتبة
۱۰	سليم	۱۰	عطاء	۱۴	نافع
۹	حبيب	۱۰	الأسود	۱۴	بشير
۹	حفص	۱۰	أوس	۱۳	سنان
۹	السائب	۱۰	حميد	۱۲	ربيع
۹	ضحك	۱۰	صفوان	۱۲	رافع
۹	العباس	۱۰	عروة	۱۲	سويد
۹	قيصة	۱۰	العلاء	۱۲	طلحة
۹	مصعب	۱۰	عمران	۱۲	المغيرة
۹	منصور	۱۰	كعب	۱۱	علقمة
				۹	نصر

ب. کتاب رجال طوسی

(۱) نام‌های انبیا ﷺ

العدد	الإسم	العدد	الإسم	العدد	الإسم
۶۳	موسی	۳۲	زکریا	۷۹۱	محمد
۶۲	سلیمان	۲۵	أیوب	۱۵۴	أحمد
۵۱	اسحاق	۲۵	هارون	۱۴۰	ابراهیم
۵۱	عیسی	۲۱	يعقوب	۸۰	یحیی
۴۹	داود	۱۸	شعیب	۷۹	اسماعیل
۳۶	صالح	۱۷	یونس	۱۲	ادریس
۶	آدم	۹	نوح	۱۱	یوسف
				۲	لوط

(۲) نام‌های عبودیت

العدد	الإسم	العدد	الإسم	العدد	الإسم
۲	عبد الرزاق	۷	عبد الأعلى	۲۵۵	عبد الله
۲	عبد السمیع	۷	عبد الرحیم	۷۰	عبد الرحمن
۲	عبد العزیز	۷	عبد الصمد	۲۹	عبید الله
۲	عبد الغنی	۷	عبد الوهاب	۲۲	عبد الملك
۲	عبد القاهر	۶	عبد الخالق	۲۰	عبد الحمید
۲	عبد النور	۶	عبد الواحد	۲۰	عبد العظیم
۱	عبد الباقي	۵	عبد الجبار	۲۰	عبید
۱	عبد ربه	۵	عبد الغفار	۱۳	عباد
۱	عبد المجید	۵	عبد المؤمن	۱۱	عبد السلام
				۱۰	عبد الکریم

(۳) نام‌های عمومی

العدد	الإسم	العدد	الإسم	العدد	الإسم
۲۴	سفيان	۴۱	القاسم	۱۵۱	الحسن
۲۳	عامر	۴۱	سعد	۱۳۳	الحسين

۲۱	أبان	۳۸	عثمان	۱۱۰	علی
۲۰	عمار	۳۲	بکر	۱۰۳	عمرو
۲۰	المفضل	۳۱	بشر	۹۸	جعفر
۱۹	حبيب	۳۱	عمران	۷۸	عمر
۱۹	سالم	۲۹	العباس	۷۲	سعید
۱۹	هشام	۲۹	ثابت	۵۵	حارث
۱۹	بشير	۲۷	يزيد	۵۳	حماد
۲۴	العلاء	۲۶	حمزة	۵۲	حفص
۲۴	قيس	۲۵	الفضل	۵۲	زيد
۲۳	الربيع	۲۵	سلمة	۴۸	خالد
۲۳	الوليد	۲۴	الحكم	۴۷	زياد
۲۴	سفيان	۴۱	القاسم	۱۵۱	الحسن
۲۳	عامر	۴۱	سعد	۱۳۳	الحسين
۲۱	أبان	۳۸	عثمان	۱۱۰	علی
۲۰	عمار	۳۲	بکر	۱۰۳	عمرو
۲۰	المفضل	۳۱	بشر	۹۸	جعفر
۱۹	حبيب	۳۱	عمران	۷۸	عمر
۱۹	سالم	۲۹	العباس	۷۲	سعید
۱۹	هشام	۲۹	ثابت	۵۵	حارث
۱۹	بشير	۲۷	يزيد	۵۳	حماد
۲۴	العلاء	۲۶	حمزة	۵۲	حفص
۲۴	قيس	۲۵	الفضل	۵۲	زيد
۲۳	الربيع	۲۵	سلمة	۴۸	خالد
۲۳	الوليد	۲۴	الحكم	۴۷	زياد
۲۴	سفيان	۴۱	القاسم	۱۵۱	الحسن
۲۳	عامر	۴۱	سعد	۱۳۳	الحسين
۲۱	أبان	۳۸	عثمان	۱۱۰	علی
۲۰	عمار	۳۲	بکر	۱۰۳	عمرو

با توجه به آنچه در داده‌های جدول‌ها ارائه شد، می‌توان گفت که نام پیامبران علیهم‌السلام، در میان شیعیان و سایر مسلمانان رواج زیادی داشته و در میان شیعیان، نام حضرت محمد(ص) رتبه اول را به خود اختصاص داده است (۷۹۱ اسم). بعد از آن، به ترتیب: احمد (۱۵۳)، ابراهیم (۱۴۰)، یحیی (۸۰)، اسماعیل (۷۹)، موسی (۶۳)، سلیمان (۶۲) اسحاق (۵۱)، عیسی (۵۱)، داود (۴۹)، صالح (۳۶)، زکریا (۳۲)، ایوب (۲۵)، هارون (۲۵)، یعقوب (۲۱)، شعیب (۱۸)، یونس (۱۷)، ادريس (۱۲)، یوسف (۱۱)، نوح (۹)، آدم (۶) و در رتبه آخر، لوط (۲ مرتبه) آورده شده است (سلام الله عليهم أجمعين).

در مورد عامه نیز محمد با (۱۷۲ مرتبه)، در رتبه اول قرار دارد. سپس، یحیی (۶۸)، ابراهیم (۵۰)، سلیمان (۳۷)، اسماعیل (۳۴)، عیسی (۳۱)، موسی (۲۹)، اسحاق (۲۶)، صالح (۲۶)، داود (۱۸)، احمد (۱۶)، یعقوب (۱۶)، یونس (۱۲)، ایوب (۱۱)، یوسف (۱۱)، هارون (۷)، آدم (۳) ادريس (۳)، نوح (۳) و نام لوط (۱ مرتبه) آورده می‌شود (سلام الله عليهم أجمعين).

اگر به دقت ملاحظه شود، نکاتی را می‌توان متذکر شد:

۱. نام «محمد» در میان دو گروه، جزء اولین نام‌هاست و نام «لوط» جزء آخرین نام‌ها شمرده می‌شود.
۲. برخی از این نام‌ها در میان دو گروه، کمتر از سایر نام‌هاست؛ مانند: یوسف، ایوب، یونس، آدم، ادريس، نوح و لوط.
۳. برخی از نام‌ها بین دو گروه، از همه بیشتر تکرار شده است که سرآمد آنها، نام «محمد» است و همچنین است ابراهیم، یحیی و اسماعیل.
۴. در برخی از نام‌ها بین دو گروه، تقدم و تأخیر وجود دارد؛ مانند احمد که در بین شیعیان با ۱۵۳ نام، در مقام دوم و در بین عامه با ۱۶ نام، در رتبه یازدهم قرار داد. برخی از نام‌ها نیز با کمی تقدم و تاخر، در رتبه متفاوت است؛ اما بیشتر نزدیک به هم است.

۵. تعداد اسامی در میان عامه، نسبت به شیعیان کم است؛ چنان‌که اسامی انبیا علیهم‌السلام که در بین شیعیان ذکر شده، طبق آمار در آن زمان، ۹۳۴ نام بوده است که در میان عامه، از ۵۷۴ نام فراتر نمی‌رفت. این منشأ اختلاف، در واقع، به تعداد تراجم و اسامی ذکر شده در کتاب *رجال طوسی* برمی‌گردد و از کتاب *طبقات کبری* بیشتر بوده است. این اختلاف، الزاماً به این معنا نیست که به‌کارگیری نام انبیا علیهم‌السلام برای عامه، کمتر است. این امر، به دلیل تنوع در ترجمه‌ها می‌باشد. بر اساس دو کتاب فوق، می‌توان این نظر را قبول کرد و آن، مشروط به یک قرینه خارجی است و آن اینکه خلیفه دوم، نام‌گذاری به نام انبیا علیهم‌السلام را ممنوع کرده بود؛ اما بدون این قرینه، نمی‌توان چنین قضاوتی کرد.

۶. به‌طور کلی، نام انبیا علیهم‌السلام بین شیعه و عامه، تکرار شده است؛ ولی نسبت به‌کارگیری آنها، مختلف است.

اما اسامی که مربوط به نام‌های عبودیت است، در میان شیعیان به‌ترتیب با این اسامی شروع می‌شود: عبدالله با ۲۵۵ مرتبه، عبدالرحمن ۷۰ مرتبه، عبیدالله ۲۹ مرتبه، عبدالملک ۲۲ مرتبه، عبدالحمید ۲۰ مرتبه، عبدالعظیم ۲۰ مرتبه، عبید ۲۰ مرتبه، عباد ۱۳ مرتبه، عبدالسلام ۱۱ مرتبه، عبدالکریم ۱۰ مرتبه، و عبدالعلی، عبدالرحیم، عبدالصمد و عبدالوهاب هر کدام ۷ مرتبه، عبدالخالق و عبدالواحد هریک ۶ مرتبه، عبدالجبار، عبدالغفار و عبدالؤمن هر کدام ۵ مرتبه، عبدالجبار، عبدالرزاق، عبدالسمیع، عبدالعزیز، عبدالغنی، عبدالقاهر و عبدالنور هریک ۲ مرتبه، و در نهایت، عبدالباقی، عبدربه، عبدالنور و عبدالمجید هر کدام ۱ مرتبه نام برشمرده شده است.

گفتنی است، در خصوص اسامی عبودیت در میان عامه، بالاترین رتبه برای نام «عبدالله» است با ۲۸۵ مرتبه، سپس عبدالرحمن ۱۳۵ مرتبه، عبیدالله ۳۵ مرتبه، عبید ۳۲ مرتبه، عبدالملک ۲۳ مرتبه، عبدالعزیز ۲۰ مرتبه، عباد ۱۵ مرتبه، عبیده ۹ مرتبه، عبدالحمید ۷ مرتبه، عبدالجبار و عبده هر کدام ۶ مرتبه، عباد ۵ مرتبه، عبدالعلی و عبدالصمد هریک ۴ مرتبه، عبدالمجید، عبدالواحد و عبدالوهاب هریک ۳ مرتبه،

عبدالحکیم، عبدالسلام و عبد ربه هر کدام ۲ مرتبه، و در نهایت، عبد رب، عبدالرحیم، عبدالرزاق، عبدالقدوس، عبدالکریم، عبدالمنعم، عبدالمهمین، عبدالمؤمن و عبدالوارث، هر کدام ۱ مرتبه، نام برشمرده شده است.

هر کس به اسامی عبودیت شیعه و عامه بنگرد، ملاحظاتی را در این خصوص درمی یابد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. شیعیان با بقیه مسلمانان، در این مسئله مشترک هستند که نام عبدالله، در رتبه نخست است و نام عبدالرحمن، در رتبه دوم و در رتبه سوم نیز نام عبیدالله برای طرفین قرار دارد.

۲. اگرچه تعداد اسامی عبودیت، بیش از نام انبیا علیهم‌السلام بوده است، اما در اینجا در اسامی عبودیت، توجه به دسته‌های خاصی از اسامی شده است. در شیعیان، تمرکز اصلی بیشتر به نام عبدالله و عبدالکریم محدود می‌شود؛ اما در بین عامه، حداقل بین نام عبدالله و عبیده متمرکز شده است؛ البته این بنا بر قول وجود اختلاف در نسبت بین اسامی است.

این امر، ما را بر آن می‌دارد که بگوییم بر اساس آنچه از پیامبر اکرم (ص) نقل شده، ایشان نام عبدالله و عبدالرحمن را محبوب می‌دانستند و مسلمانان را دعوت به نام‌گذاری این دو نام کرده‌اند. همه اینها، تأثیر و واکنش نسل‌های متوالی مسلمانان را به همراه داشت. در مجموع، علاقه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به نام‌گذاری به اسامی عبودیت و نیز پیامبران علیهم‌السلام، در مسلمانان بازتاب و تأثیر فراوانی داشت. بنابراین، درمی‌یابیم که این دو نام، در جوامع اسلامی رواج زیادی دارند و بخشی از فرهنگ اسلامی و نیز فرهنگ مسلمانان در نام‌گذاری فرزندان را تشکیل می‌دهند. پس، آنها را از اسامی رایج جدا کردیم.

در مورد اسامی رایج، متوجه می‌شویم که این نام‌ها نزد فریقین، همان نام‌هایی هستند که قبل از اسلام بوده است؛ یعنی نام‌های سنتی عربی؛ اما چندین نام جدید، مانند: علی، حسن و حسین یا برخی از اسامی شخصیت‌های دینی از صحابه که بیشتر رواج داشت، به آنها اضافه گردید. به‌هرحال، در میان شیعیان نام حسن، بعد حسین و علی، در مرتبه‌های

نخستین نام‌ها قرار داشتند. این امر، ما را بر آن می‌دارد تا گرایش‌های مذهبی شیعیان در نام‌گذاری فرزندان‌شان را تبیین کنیم؛ چنان‌که شیعه نام سه تن از امامان خود را که در رأس فرهنگ خویش معتقد به عصمت آنان هستند، بیشترین نامی است که در نامگذاری‌ها از آنها استفاده می‌کند. نام حسن را در میان عامه مسلمانان نمی‌یابیم؛ زیرا نام حسن نزد آنان، در رتبه شانزدهم و نام حسین، در مرتبه بیست‌وهشتم قرار دارد؛ اما نام علی در میان عامه، از جایگاه بالاتری نسبت به نام حسن و حسین برخوردار است و در رتبه هفتم قرار دارد.

بنابراین، شیعیان به این سه نام که نمادهای مذهبی آنها را تشکیل می‌دهد، علاقه‌مند هستند؛ درحالی‌که بقیه مسلمانان، به این اندازه اهمیت نمی‌دهند. نام عمرو در میان شیعیان، در مرتبه چهارم قرار دارد؛ درحالی‌که در میان اهل عامه، در رتبه اول قرار دارد. نام جعفر نیز نزد شیعیان در مرتبه پنجم، یعنی در همان رتبه‌ای قرار دارد که نزد عامه است. در میان شیعیان، نام عمر در رتبه ششم قرار دارد؛ اما در میان عامه، در رتبه چهارم قرار دارد. این مسئله، ما را به شک می‌اندازد که آیا شیعیان فرزندان خود را از روی میل و اختیار به نامی همنام خلیفه دوم نام‌گذاری می‌کردند، یا اینکه این اسم در میان شیعیان، نام دشمن شمرده نمی‌شده است؛ چنان‌که برخی آن را تبلیغ می‌کنند؛ بلکه تنها چیزی که هست، این است که نام وی، از شخصیت‌های محبوب شیعیان نمی‌باشد تا آن نام را روی فرزندان خود بگذارند؛ با وجود این، نام او در میان اسامی شیعه، در رتبه بالایی قرار دارد.

در مورد ترتیب نام‌ها از نظر غیرشیعیان، اولین رتبه نام عمرو بود که در بین شیعیان، در مقام چهارم قرار گرفت و نام سعید در میان بقیه مسلمانان، در رتبه دوم قرار گرفت؛ درحالی‌که در میان شیعیان، در رتبه هفتم می‌باشد. یکی از محققان خاطرنشان کرده که علاقه به نام سعید در میان اهل سنت، به دلیل نام سعید بن عثمان بن عفان بوده است؛^۱

۱. طاووسی مسرور، «تاریخ اجتماعی شیعه در در پنج قرن اول هجری بر اساس رجال نجاشی»، ص ۳۱۰،

به هر صورت، رتبه سوم در میان بقیه مسلمانان، نام یزید بود که شیعیان آن را از نام‌های دشمنان می‌دانستند. از این رو، نام او در رتبه بیست و دوم در میان نام‌های شیعیان قرار دارد؛ اما رتبه پنجم که بین شیعیان و عامه مسلمانان مشترک بود، نام جعفر بود که شاید نمادی از شخصیت جعفر بن ابی طالب باشد. ایشان در بین شیعیان و سایر مسلمانان، از احترام و محبوبیت خاصی برخوردار است؛ اما رتبه ششم برای مسلمانان غیر شیعه، متعلق به «مالک» بود که در رتبه‌ای متأخر و کم‌اهمیت قرار گرفت. این اسم، چهل و ششمین نام در میان شیعیان است.

با توجه به نام‌هایی که ممکن است برای برخی از مسلمانان نماد تلقی شود و یا در میان برخی از آنها حساسیت پیدا کند، نام «زیاد» است که در رتبه سیزدهم در میان شیعیان قرار گرفته است و در میان غیر شیعیان، در رتبه بیست و سوم قرار دارد. این مسئله، عجیب است؛ زیرا اسم «زیاد» برای شیعیان، نام دشمن محسوب می‌شود؛ به هر حال، نام عثمان نیز در میان شیعیان در رتبه شانزدهم، و در میان دیگران در رتبه دوازدهم قرار دارد که رتبه نسبتاً نزدیکی است. نام‌گذاری به این اسم از سوی شیعیان، به دلیل محبت به خلیفه عثمان بن عفان است؛ اما این اسم، نام دشمن محسوب نشده و فارغ از امور اعتقادی، نامی رایج و محبوب برای مسلمانان شمرده می‌شود. نام‌گذاری شیعیان به این نام، در زمان امپراتوری عثمانی به دلیل اختلاف آنها با شیعیان بر سر خلیفه عثمان، ممکن نمی‌باشد؛ مگر اینکه قائل به تقیه شویم. البته در صورت وجود دلیلی بر آن.

همچنین، نام «ابوبکر» که کنیه خلیفه نخست می‌باشد، در میان شیعیان رتبه هفدهم دارد و در میان بقیه مسلمانان، رتبه دهم را به خود اختصاص داده است. نام «سفیان» در میان شیعیان، در رتبه بیست و هفتم قرار دارد که رتبه‌ای نسبتاً متأخر است و در بین باقی مسلمانان، در رتبه بیست و پنجم قرار دارد که نزدیک به رتبه شیعیان می‌باشد. به علاوه، نام «معاویه» که در میان شیعیان نامی ناپسند به شمار می‌رود، در منابع مورد نظر این تحقیق، در رتبه سی و پنجم از نظر بقیه مسلمانان قرار گرفت. نام «طلحه» در میان عامه، در رتبه

چهل‌وششم با ۱۲ اسم قرار گرفت؛ اما نزد شیعیان، خارج از جدول بود؛ زیرا فقط ۴ بار آمده بود؛ اما نام «زبیر» از نظر شیعه و باقی مسلمانان، خارج از جدول بود؛ زیرا در فهرست شیعیان، نامی از او به میان نیامده بود؛ مگر زبیر بن عوام (صرف نظر از شیعه نبودنش) و در فهرست عامه هم فقط پنج بار آمده بود که در جدول گنجانده نشده بود.

در مورد نام: حکم، خالد، مالک و ولید که قبلاً ذکر شد، روایتی از پیامبر وجود دارد که از نام‌گذاری به این نام‌ها منع کرده است. نام حکم در بین شیعیان، در رتبه بیست‌وششم، و در میان غیرشیعیان، رتبه بیست‌ودوم می‌باشد و «خالد» در میان شیعیان، در رتبه دوازدهم و در میان عوام، رتبه هشتم را دارد.

نام «مالک» در رتبه چهل‌وششم بین شیعیان، و در میان غیرشیعیان، رتبه ششم بوده است و رتبه‌ای متأخر دارد؛ اما نام «ولید» در میان شیعیان، در رتبه‌ای بسیار پایین قرار دارد؛ یعنی رتبه سی‌ونهم؛ در حالی که رتبه بیست‌وچهارم را در میان سایرین به خود اختصاص داده است. اگر بحث را به آنچه مربوط به چهار خلیفه اول است، اختصاص دهیم، درمی‌یابیم که در ابتدا نام «علی» در مرتبه سوم قرار دارد، «عمر» در رتبه ششم، «عثمان» در رتبه شانزدهم و «بکر» در رتبه هفدهم می‌باشد. در مورد عامه مسلمانان، درمی‌یابیم که نام «عمر»، در مرتبه چهارم قرار دارد. سپس در مقام هفتم به نام «علی»، آنگاه در رتبه دهم به «بکر» و بعد در مقام دوازدهم نام «عثمان» می‌باشد. نکته عجیب این است که نام «علی» نزد عامه، بر «عثمان» و همچنین «بکر» تقدم دارد.^۱

۱. جدول ذیل:

الشیعة	باقی المسلمین
علی	عمر
عمر	علی
عثمان	بکر
بکر	عثمان

اینها، مهم‌ترین مطالبی بود که در مورد اسامی می‌توان به آنها اشاره کرد و بقیه اسامی متداول، به صورت منظم با اعدادشان در جدول آمده است. همه این مطالب، منشأ این موضوع را در تعامل امامیه و سایر مسلمانان در مورد شیوه نام‌گذاری فرزندان، به‌ویژه نام شخصیت‌های مذهبی سایر مسلمانان را روشن می‌کند. لازم است به دو مسئله اشاره کرد؛ اول اینکه این نام‌ها، نام مردان است؛ نویسندگانی که این اسامی را در اختیار ما گذاشته‌اند، اهتمام ویژه‌ای به نام مردان داشتند؛ به جز موارد معدودی که نام زنان را نیز ذکر کرده‌اند. مسئله دوم، این است که کسانی در اسما کار آماری نموده‌اند و کتاب *رجال نجاشی* و کتاب *تاریخ اسماء الثقات* ابن‌شاهین را با هم مقایسه کرده‌اند، نتایج آن با نتیجه‌ای که در اینجا آمده، متفاوت است. شاید نتیجه آن، به دلیل نبود تراجم در دو کتاب *رجال طوسی* و *طبقات الکبری* که در آنها بر آن تکیه شده است، می‌باشد. از جمله نتایج مشابه آن در اینجا، به عنوان مثال، این است که نام: محمد، عبدالله و عبدالرحمن، از رایج‌ترین نام‌ها بین فریقین است. همچنین، یکی از نتایج متفاوت آن، این است که نام «علی» پس از «محمد»، در رتبه دوم قرار دارد و «حسن»، در رتبه چهارم می‌باشد؛ در حالی که ما به این نتیجه رسیدیم که نام «حسن» بدون احتساب نام انبیاء(ع) و اسامی عبودیت، در رتبه اول قرار دارد.^۱ به‌طور کلی، در اینجا برای تقریب موضوع و جبران فقدان شواهد مستقیم تاریخی در مسئله نام‌گذاری‌ها، به آمارها تکیه کردیم؛ اما به جهت روشن شدن بیشتر مطلب، به آنچه در ادامه می‌آید، توجه شود.

از مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که جامعه اسلامی در نام‌گذاری فرزندان، به تعالیم و آموزه‌های پیامبر ﷺ با حفظ عنصر ملی و فرهنگ ملی عربی پایبند بوده است. در بُعد مذهبی، شاهد پایبندی آشکار شیعیان و سایر مسلمانان به اسامی شخصیت‌های دینی

۱. طاووسی مسرور، «تاریخ اجتماعی شیعه در در پنج قرن اول هجری بر اساس رجال نجاشی»،

و مذهبی هستیم که متعهد به تکریم و تقدیس آنها هستند؛ اما سؤال اینجاست که آیا گروه‌های اسلامی از شخصیت سایر مسلمانان نیز نام‌گذاری شده‌اند؟ به عبارت دیگر، آیا شیعیان فرزندان خود را به نام شخصیت‌های دیگر مسلمانان نام‌گذاری می‌کردند؟ و برعکس؟ با توجه به مطالب فوق، پاسخ این پرسش نمی‌تواند مطلقاً منفی باشد؛ اما شواهد متعددی وجود دارد که مجموعاً به این سؤال، پاسخ می‌دهد؛ از جمله:

۱. التزام به اسامی شخصیت‌های مذهبی، امری غیرقابل انکار است که در بین شیعیان و غیرشیعیان دیده می‌شود؛ چنان‌که نماد شیعیان، اهل بیت علیهم‌السلام هستند و ما اسامی نورانی آنها را در صدر آمار می‌یابیم و نام‌های برجسته در میان غیرشیعیان، صحابه، به‌خصوص سه خلیفه اول هستند.

۲. شیعیان در مورد نام‌گذاری، به اسامی دشمنان خویش مانند: معاویه، یزید، حرمله، شمر و غیره، حساسیت دارند و نام‌گذاری این نام‌ها، کمترین اعتبار را از سایر اسامی دارند. به احتمال زیاد، زمانی که شیعیان اسامی را به نام دشمنان می‌نامیدند، به این دلیل بود که این نام‌ها در میان اعراب و مسلمانان رایج بوده و بیشتر جنبه ملی‌گرایانه و عربی داشته؛ نه جنبه مذهبی.

گفتنی است که بسیاری از اسامی، به هیچ‌وجه جنبه عربی و دینی و یا حتی مذهبی ندارند؛ بلکه نام‌های غیرعربی هستند. در این گونه موارد، به نظر می‌رسد که عامل جغرافیایی، در تأثیرپذیری از فرهنگ‌های دیگر، نقش بسزایی دارد؛ به عنوان مثال، غیرعرب‌ها نیز وقتی وارد کشورهای عربی و اسلامی می‌شدند، اسامی عربی و اسلامی می‌گذاشتند. همان‌طور که برخی از اعراب در جوامع غیرعرب، متأثر از فرهنگ رایج، از جمله نام‌گذاری فرزندان بوده‌اند؛ از این رو، نام فرزندان آنها، غیرعربی است. بنابراین، وقتی کتب انساب، اسما و تراجم و غیره را مرور می‌کنیم، متوجه می‌شویم برخی مسلمانان که ریشه‌شان عرب بوده است، به جهت همزیستی با غیرعرب، به نام دیلم خوانده می‌شدند.^۱

۱. ابن حزم الأندلسی، جمهرة أنساب العرب، ص ۴۱.

مبحث سوم: شواهد مستقیم از تأثیر جنبه‌های مذهبی در نام‌گذاری فرزندان

با تکیه بر منابع موجود، مسلمانان غیرشیعه هیچ ابایی نداشتند که فرزندان خود را به نام شخصیت‌ها و بزرگان شیعیان، به‌ویژه اهل بیت علیهم‌السلام نام‌گذاری کنند؛ اما مخالفان (معاندان شیعه)، اسامی شخصیت‌های شیعی، به‌ویژه نام اهل بیت علیهم‌السلام را به دلیل دشمنی با آنان، تحقیر می‌کنند؛ مانند نام: علی، حسن، حسین و فاطمه. به‌طور خاص، سیاست امویان در ترویج فرهنگ ممنوعیت نام بردن از علی، تأثیر بسزایی داشت.^۱ پُر واضح است که امویان از نام‌گذاری افراد به نام «علی»، به‌شدت نهی کرده بودند؛ تا جایی که طبق برخی از اخبار، فرزندان را که «علی» نام‌گذاری می‌شدند، تهدید به قتل می‌نمودند.^۲ از این‌رو، این فرهنگ رواج پیدا کرد که نام «علی» را به اسم مصغرش (علی) صدا کنند.^۳ بسیاری از نواصب، زمانی که می‌خواستند پسرشان را علی صدا بزنند، با این کار قصد داشتند که با این نام، به پسرشان توهین کنند و به او فحش دهند^۴ و یا بعضی از آنها از روی تقيه، فرزندان را علی می‌نامیدند.^۵ به نظر می‌رسد که مسئله افراط و سختگیری در ممنوعیت

۱. ر.ک: الشهرستانی، التسمیات بین التسامح العلوی والتوظیف العلوی، ص ۱۶۳-۱۸۰.

۲. ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص ۴۸۱؛ الصفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۱۰۴؛ ابن‌حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۱۹؛ الشهرستانی، التسمیات بین التسامح العلوی والتوظیف العلوی، ص ۱۷۶.

۳. ر.ک: الشهرستانی، التسمیات بین التسامح العلوی والتوظیف العلوی، ص ۱۷۶-۱۷۸.

۴. الذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۰۲.

۵. به نظر می‌رسد، این نه در زمان تحقیق ما و نه در کوفه بود؛ بلکه در جاهای دوردستی بود که سلطت و قدرت در آنجا برای شیعیان است؛ نه برای نواصب؛ چنان‌که در خبر از محمدبن‌زید العلوی آمده است. این‌کثیر در باره او گفته است: این محمدبن‌زید، در امر آن کشور، نیکو و متدین بود و در آن، تشیع‌گرایی بود. روزی دو شخص برای قضاوت نزد او آمدند. یکی از آنها، «معاویه» نام داشت و نام دیگری «علی» بود. پس، محمدبن‌زید گفت: قضاوت میان شما، آشکار است. پس، معاویه گفت: ای امیر! فریب ما را نخورید که پدرم از بزرگان شیعه بود؛ اما از روی تقيه، مرا معاویه نامید که کشور ما، از اهل سنت است. آن

نام‌گذاری به «علی»، در مراکز تحت پوشش بنی‌امیه از جمله شام، در اوج قدرت و منزلت آنها بوده است؛ چنان‌که در آغاز دولت امویان در زمان معاویه، پس از یک سال از آن (۵۰ هجری)، کار بر شیعیان عراق و مناطق دیگر، به‌خصوص کوفه، بسیار سخت شد؛ تا جایی که در زمان حجاج که به ظلم و قساوت معروف بود، شیعیان در زمان حکومت او، به بصره روی آوردند. گویند شخصی غیرشیعه به نام «علی» نزد او آمد و گفت: ای امیر! پدر و مادرم مرا تنبیه کردند و نامم را «علی» گذاشتند. تو برای من اسمی بگذار. وی گفت: چه خوب است به آنچه به آن متوسل شدی.^۱ ظاهراً نام «علی» در آن، زمان نوعی توهین و آزار روحی شمرده می‌شد. گزارشی نقل شده که حاکی از فرهنگ عمیق خصومت نواصب و عثمانی‌ها با اهل‌بیت علیهم‌السلام است و شدت حساسیت آنها را نسبت به نام علی و اهل‌بیت علیهم‌السلام آشکار می‌کند. در گزارشی که ثقفی در کتاب *الغارات* از ابن‌کلبی نقل کرده، آمده است:

هشام بن کلبی می‌گوید: بنی‌اود را درحالی‌که به فرزندان خود تعلیم می‌دادند، ملاقات کردم و آنان را از دشنام دادن به علی بن ابی‌طالب نهی کرد و در میان آنان، مردی بود که بر حجاج وارد شد و با او سخن گفت. سپس، حجاج در جواب او عصبانی شد و گفت: ای امیر! این را مگو. در قریش و تقیف، فضیلتی وجود ندارند که بتوان آن را برشمرد؛ مگر اینکه ما نیز مانند آن را داریم. گفت: فضایل شما چیست؟ وی گفت: نزد ما اصلاً از عثمان، به تقصیر یا به بدی یاد نمی‌شود. گفت: این، فضیلت است. گفت: در بین ما هیچ فرد خارجی دیده نمی‌شود. گفت: و

شخص دیگر، پدرش از ناصبیان بود. پس، از ترس تو، نام او را «علی» گذاشت. پس، محمد بن زید تبسم کرد و با آنان مهربانی نمود. (ابن‌کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۱۱، ص ۸۴: «هذا إن صح الخبر ولم أجد عند غیر ابن‌کثیر.»)

۱. ابن‌خلکان، *وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان*، ج ۳، ص ۱۷۵.

هیچ‌یک از ما به ابوتراب شهادت ندادیم؛ مگر اینکه آن مرد توسط ما رها شد. گفت: این، فضیلت است. گفت: و هیچ‌مردی از ما نخواسته با زنی ازدواج کند؛ مگر آنکه از او پرسیده شده: آیا ابوتراب را دوست داری و از او به نیکی یاد می‌کنی؟ اگر گفته شود: چنین می‌کند، از او دوری می‌شود. گفت: این، فضیلت است. گفت: هیچ‌یک از ما فرزند ذکوری نداریم که او را علی، حسن یا حسین نامیده باشیم و هیچ فرزند انثائی نداریم که او را فاطمه نامیده باشیم. گفت: این، فضیلت است. گفت: زنی از ما نذر کرد که اگر حسین کشته شود، ده شتر قربانی کند و چون کشته شد، به نذر خود وفا کرد. گفت: این، فضیلت است. گفت: مردی از ما خوانده شد تا از علی براثت بجوید و او را لعن کند. گفت: بله، و حسن و حسین را هم به آن اضافه می‌کنم. گفت: این، فضیلت است.^۱

۱. الثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۸۴۲-۸۴۳؛ ر.ک: المسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، ج ۳، ص ۱۴۴-۱۴۵، با اندکی تفاوت در لفظ و اضافه؛ آنجا که گفت: «حدثنا المنقري، عن عبيد بن أبي السري، عن محمد بن هشام بن السائب عن أبيه عن عبد الرحمن بن السائب، قال: قال الحجاج يوماً لعبد الله بن هانئ وهو رجل من أود حى من اليمن، وكان شريفاً في قومه، وقد شهد مع الحجاج مشاهدته كلها، وشهد معه تحريق البيت، وكان من أنصاره شيعته: والله ما كافأناك بعد، ثم أرسل إلى أسماء بن خازجة - وكان من فزارة - أن زوج عبد الله بن هانئ ابنتك، فقال: لا والله، ولا كرامة، فدعا له بالسياط، فقال: أنا أزوجه، فزوجته، ثم بعث إلى سعيد بن قيس الهمداني رئيس اليمانية أن زوج عبد الله ابن هانئ ابنتك، قال: ومن أود؟ والله لا أزوجه ولا كرامة، قال: هاتوا السيف، قال: دعني حتى أشاور أهلي، فشاورهم، فقالوا: زوجة لا يقتلك هذا الفاسق، فزوجه، فقال له الحجاج: يا عبدالله، قد زوجتك بنت سيد بنى فزارة وابنة سيد همدان وعظيم كهلان، وما أود هنا لك، فقال: لا تقل أصلح الله الأمير ذلك، فإن لنا مناقب ما هي لأحد من العرب، قال: وما هذه المناقب؟ ثم بدأ يعدد تلك المناقب.»؛ همچنين، ابن ابی الحديد از ابن کلبی از پدرش از عبدالرحمن بن صائب نقل کرده و گفته است: «بنى أود حى من قحطان.» (ابن أبی الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۶۱)

این گزارش، برای درک دیدگاه عثمانیان به فرهنگ نام‌گذاری فرزندان و شیوه تعامل آنها با اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان آنان، در امری مانند ازدواج، کافی است و نیز احزابی را که از عثمانیه بودند، آشکار می‌کند؛ مانند قریش که عموماً چنین بودند و نیز ثقیفیان و بنی‌اود که از عثمانیان شمرده می‌شدند.^۱ در مجموع، به نظر می‌رسد که این موضوع، در میان ناصبی‌ها مهم قلمداد می‌شده و آنان فرزندانشان را به نام اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌گذاشتند.

آنچه ذکر شد، در مورد اسامی مربوط به نام‌های پسران بود؛ اما در مورد نام دختران، به دلیل کوتاهی کردن اخبار در این مورد و نبود آمار در به تصویر کشیدن این موضوع، قضیه فرق می‌کند؛ جز آنچه به صورت پراکنده آمده است؛ مثلاً نواصب و عثمانیه، نام «فاطمه» را نمی‌گذاشتند و در کتب تراجم، این نام به ندرت یافت می‌شد. همچنین، می‌توان دیدگاه امام صادق علیه‌السلام را در مورد نام‌گذاری به اسم «فاطمه»، از طریق گزارشی که در آن از یکی از یاران خود آمده است، متوجه شد. یکی از اصحاب امام، اندهگین بود. امام در این مورد از او پرسید و او گفت که دختری از او به دنیا آمده است. پس، امام او را متقاعد کرد که این کار، ضرری ندارد و اینکه روزی او با خداست و روی زمین، ارزشمند است... . آنگاه امام نام آن فرزند را پرسید؟ مرد پاسخ داد: فاطمه. امام فرمود: آه، آه! سپس، امام معارف و سیره پیامبر در نام‌گذاری و احسان به او را به او توصیه کرد و فرمود: «اگر نام او را فاطمه

۱. در تشخیص قبیله اود، اختلاف است. پس، یا اودبن صعرب بن سعد العشیره بن مذحج است. بنابراین، بنو اود، از قبیله مذحج است و یا

اودبن عبدالله بن فادم بن زید بن عریب بن چشم بن حاشد بن خیران بن نوف بن همدان است. پس، بنی اود، از قبیله همدان است و یا اینکه اود، محله‌ای از برای باهاله است و یا اود، جایی در بیابان است. گفته شده: رمله، در خانه‌های تمیم در نجد، معروف است. به احتمال زیاد، اهل مدج هستند؛ زیرا جای و محله داشتند که در کوفه بود. (ر.ک: المامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۵، ص ۴۲۵-۴۲۶) مسعودی چون این واقعه را ذکر کرد، گوینده از بنی اود را شناسایی کرد و گفت: او، عبدالله بن هانی است و به اود، محله‌ای از یمن نیز اشاره نمود؛ اما مشخص نکرد که از کدام یمن است. بنابراین، معنای کلام مسعودی این است که اود، محله‌ای از یمن، یعنی مذحج است؛ همان‌طور که مشخص است، مذحج، از اهل یمن است.

گذاشتی، او را دشنام نده، لعن مکن و او را نزن.»^۱ از این گزارش، پی به دیدگاه امام صادق علیه السلام می‌بریم.

در اینجا به‌طور اجمالی، به دیدگاه امام صادق علیه السلام اشاره می‌کنیم؛ زیرا در عصر ایشان، مذاهب متعددی به‌طور هم‌مان وجود داشت و از جمله مسائلی که مسلمانان در آن انشقاق داشتند، بحث نام‌گذاری فرزندانشان بود. به نظر می‌رسد، دیدگاه ایشان نسبت به اسامی، اسلامی بوده و جامعه را به آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، یعنی نام‌گذاری بر اساس نام انبیا علیهم السلام، پیوند می‌دهد. از اسحاق بن‌عمار کوفی نیز نقل شده است که گفت: «نزد اباعبدالله رفتیم و به او گفتیم: صاحب پسری شده‌ام. ایشان فرمود: آیا نام او را محمد نگذاشتی؟ گفت: بله چنین کردم...»^۲ سپس، حضرت به او سفارش کرد که او را نزنند و توهین نکنند. ایشان همواره در صدد احیای این نام شریف بود؛^۳ تا جایی که از ایشان نقل شده که فرمود: «فرزندی برای ما متولد نمی‌شود، مگر اینکه نام او را تا هفت روز محمد می‌گذاریم. پس از هفت روز، اگر مایل بودیم، آن اسم را عوض می‌کنیم؛ وگرنه به همان اسم باقی می‌ماند.»^۴ چنان‌که آن حضرت بر نام‌گذاری به نام‌های عبودیت و به‌خصوص اسم عبدالرحمن، تأکید می‌کرد و به همین دلیل، وقتی یکی از شیعیان در مورد نام پسرش

۱. المامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ص ۴۸-۴۹؛ الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۱۱۲.

۲. الکلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۴؛ الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۱۶.

۳. او همچنین، یکی از شیعیان خود را که ابوهارون، غلام آل‌جعده بود، تشویق کرد و گفت: «كنت جلیساً لأبي عبدالله بالمدينة، ففقدني أياماً. ثم إنني جئت إليه. فقال لي: لم أرك منذ أيام يا أبا هارون؟ فقلت: ولد لي غلام. فقال: بارك الله فيه. فما سميته؟ قلت: سميته محمداً، قال: فأقبل بخده نحو الأرض وهو يقول محمد محمد محمد، حتى كاد يلصق خده بالأرض. ثم قال: بنفسی وبولدی وبأهلی وبأبوی وبأهل الأرض کلهم جمعاً الفداء لرسول الله. لا تسبه ولا تضربه ولا تسئ إليه واعلم أنه ليس فی الأرض دار فیها اسم محمد، إلا وهي تقدس کل یوم...» (الکلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۹)

۴. الکلینی، الکافی، ج ۶، ص ۱۸؛ الطوسی، تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۳۸.

با ایشان مشورت کرد، فرمود: «او را به یکی از اسمای عبودیت نام‌گذاری کنید. پرسید: کدام نام؟ فرمود: عبدالرحمن.»^۱

نتیجه

اگر بخواهیم نگرش مسلمانان را در نام‌گذاری فرزندانشان تقسیم کنیم، می‌توان گفت که آنها به بخش‌های زیر تقسیم شده‌اند:

۱. دینی: طبق تعالیم پیامبر ﷺ به اسمای عبودیت و نام انبیاء ﷺ؛
۲. مذهبی: مانند اسمای شخصیت‌های پیروان مذاهب مختلف، از قبیل نام علی و اهل بیت ﷺ و نام خلفای سه‌گانه و صحابه؛
۳. ملی: نام‌های عربی که در آن زمان، رایج و متداول بوده است؛
۴. اجتماعی: در نام‌گذاری فرزندان به نام پدران و افراد قبیله‌شان؛
۵. فرهنگی: متأثر از جنبه جغرافیایی در نام‌گذاری برخی از اعراب به اسمای سایر ملل به سبب تعامل با آنها؛
۶. عاطفی: نام‌گذاری به نام شهدا و قهرمانان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. الکلبینی، الکافی، ج ۶، ص ۱۸-۱۹.

منابع

۱. ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، ۱۴۰۴ق، شرح نهج البلاغة، تحقيق وتصحيح: محمد أبو الفضل ابراهيم، الطبعة الأولى، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
۲. ابن الكلبي، هشام بن محمد، ۱۹۹۵م، الأضنام، تحقيق: أحمد زكي باشا، الطبعة الثانية، القاهرة، أفت طهران (مع الترجمة)، منشورات نو.
۳. ابن حزم الأندلسي، علي بن أحمد، ۱۴۱۸ق، جمهرة أنساب العرب، تحقيق: لجنة من العلماء، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون.
۴. ابن حنبل، أحمد بن محمد، ۱۴۱۶ق، المسند، تحقيق: عامر غضبان وآخرون، اشراف: عبدالله بن عبد المحسن تركي، الطبعة الأولى، بيروت، مؤسسة الرسالة.
۵. ابن خلكان، أحمد بن محمد، بي تا، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، تحقيق: احسان عباس، بيروت، دار الفكر.
۶. ابن سعد، محمد بن سعد، ۱۴۱۰ق، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون.
۷. ابن عبد ربه، أحمد بن محمد، ۱۴۰۷ق، العقد الفريد، تحقيق: عبد المجيد الترحيني ومفيد محمد قميحة، بيروت، دار الكتب العلمية.
۸. ابن عساکر، علي بن الحسن، ۱۴۱۵ق، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق: علي شيري، الطبعة الأولى، بيروت، دار الفكر.
۹. ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم بن قتيبة، ۱۴۲۰ق، أذب الكاتب، تحقيق وتعليق: محمد الدالي بلطة، بيروت، مؤسسة الرسالة.
۱۰. ابن كثير، إسماعيل بن عمر، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م، البداية والنهاية، بيروت، دار الفكر.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، الطبعة الثالثة، بيروت، دار صادر.
۱۲. أبو داود، سليمان بن اشعث، ۱۴۲۰ق، سنن أبي داود، تحقيق: سيد ابراهيم، شرح: سيد محمد سيد و عبدالقادر عبدالخير، الطبعة الأولى، القاهرة، دار الحديث.
۱۳. الترماني، ۱۹۸۴م، الزواج عند العرب في الجاهلية والإسلام، الكويت، عالم المعرفة.
۱۴. الثقفي، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، ۱۴۱۰ق، الغارات، تحقيق وتصحيح: عبدالزهراء الحسيني، الطبعة الأولى، قم، دار الكتاب الاسلامي.
۱۵. الجاحظ، عمرو بن بحر، ۱۴۱۰ق، البرصان والعرجان والعميان والحولان، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الأولى، بيروت، دار الجيل.
۱۶. —، ۱۴۲۴ق، الحيوان، تحقيق: محمد باسل عيون السود، بيروت، دار الكتب العلمية.

١٧. الحميرى، عبدالله بن جعفر، ١٤١٣ق، قرب الإسناد، تحقيق و تصحيح: مؤسسة آل البيت عليه السلام، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام.
١٨. الذهبى، محمد بن أحمد، ١٤٠٥ق/١٩٨٥م، سير أعلام النبلاء، تحقيق: حسين الأسد، إشراف: شعيب الأرنؤوط، الطبعة الثالثة، بيروت، دار الرسالة.
١٩. الراغب الأصفهاني، الحسين بن محمد، ١٤٢٠ق، محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، تحقيق: عمر فاروق الطباع، بيروت، شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم.
٢٠. الزبيرى، مصعب بن عبدالله، ١٤١٩ق، نسب قريش، تصحيح: ليفى - بروفنسال، إفاريسست، الطبعة الرابعة، القاهرة، دار المعارف.
٢١. الشهرستانى، على، ١٤٣١ق/٢٠١٠م، التسميات بين التسامح العلوى والتوظيف الأموى، الطبعة الثانية، مشهد، مؤسسة الرافد للمطبوعات.
٢٢. الصفدى، خليل بن أيبك، ١٤٠١ق، الوافى بالوفيات، تحقيق: هلموت ريتز، الطبعة الثانية، بيروت، دار فرانز شتاينر للنشر.
٢٣. طاووسى مسرور، سعيد، ١٣٩٦ش، «تاريخ اجتماعى شيعه در پنج قرن اول هجرى بر اساس رجال نجاشى»، رساله دكتورائى رشته تاريخ، دانشكده ادبيات و علوم انساني، دانشگاه تهران.
٢٤. الطوسى، محمد بن الحسن، ١٤٢٧ق، الرجال، تحقيق: جواد القيويمى الأصفهاني، الطبعة الثالثة، قم، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامى.
٢٥. —، ١٤٠٧ق، تهذيب الأحكام، تحقيق و تصحيح: حسن الموسوى الخرساني، الطبعة الرابعة، طهران، دار الكتب الإسلامية.
٢٦. الفلقشندى، أحمد بن عبدالله، بى تا، صبح الأعشى فى صناعة الإنشاء، شرح: محمد حسين شمس الدين، بيروت، دار الكتب العلمية.
٢٧. الكلينى، محمد بن يعقوب، ١٤٠٧ق، الكافي، تحقيق و تصحيح: على أكبر الغفارى و محمد الآخوندى، الطبعة الرابعة، طهران، دار الكتب الإسلامية.
٢٨. المامقانى، عبدالله، ١٤٣١ق، تنقيح المقال فى علم الرجال، تحقيق: محيى الدين المامقانى و محمدرضا المامقانى، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
٢٩. المسعودى، على بن الحسين بن على، ١٤٠٩ق، مروج الذهب ومعادن الجوهر، الطبعة الثانية، تحقيق: يوسف أسعد داغر، قم، دار الهجرة.
٣٠. النسنائى، أحمد بن على، ١٤١١ق، السنن الكبرى، تحقيق: عبدالغفار سليمان البندارى و سيد كسروى حسن، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، منشورات محمد على بيضون.